



برلین - ۶ فبروری ۲۰۱۸

خلیل الله معروفی

### یادداشت:

مقاله "شب و روز و سال و ماه زمین" استاد نگارگر را در صفحه ۱۵ جنوری ۲۰۱۸ "آریانا افغانستان آنلاین" خواندم و به یاد مقاله ای افتادم، که سالها پیش نگاشته و در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" انداخته بودم. در آن مقاله موضوع "زمان" از بُعد علم فزیک و به شکلی دگر تحلیل گردیده بود. در آرشیف مقالاتم پشت همان مقاله میگذشتم، که به مقاله دیگری برخوردم و بهتر دانستم، که قبل از نشر مقاله اصلی، همین مقاله به حیث پیک و برید<sup>۱</sup> نشر گردد.

این است، که هر دو را پی هم؛ یعنی به دنبال هم، تقدیم خواننده ارجمند "آریانا افغانستان آنلاین" میکنم. اولی معنون است به "سرود زندگانی - افسانه حیات"، که در صفحه ۲۸ نومبر ۲۰۱۶ "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر گردیده است و دومی "زمانی پیش از جهان ما" - صفحه ۲۲ می ۲۰۰۹ آنجا.

خ. معروفی، برلین - ۶ فبروری ۲۰۱۸

### مقاله اول:

## سرود زندگانی - افسانه حیات

شاید هیچ کس دیگر از دری گویان و دری سرایان، "زندگانی" را شاعرانه تر از استاد کابلزاد زمانه - "خلیلی افغان" - در ترانه "باغبان و خزان" خود، تمثیل نکرده باشد؛ و اگر کرده است، من نمیدانم و شاید هم نخواهم بدانم!!!

زندگانی نبُود، غیر دو دم  
یک دمش سُر و یک دمش ماتم

### زندگی چیست و زندگانی چیست؟؟؟

"زندگی" آن است، که کس "خود" را دارد و خود "خود" را درمی یابد؛ ولی "زندگانی" بالاتر از آن گام برمی دارد، چون دیگران و ماحول را نیز، شامل آن "خود" می گرداند. آیا می توان از همه و همه چیز بُرید و تنها با "خود" و "خویشتن خویش" زندگانی کرد؟؟؟ جواب من به گفته مثل گونه و حکیمانه کابلیان اصیل، "یک نی و صد آسان" است؛ چرا؟؟؟ چه "زندگانی" مفهوم "جمعی" را می رساند:

<sup>۱</sup> - "برید" - بر وزن "نوید" و "خرید" و "دوید" و "وحدید" و "عمید" و "علیم" - کلمه دری ست، که زبان عربی نیز آن را عیناً از خود ساخته است؛ و در معنای "پیک" و "قاصد" و "نامه بر" و به اصطلاح امروزه، "پوسته چی" یا "پوسته رسان". در آثار قدمای خطه عزیز ما، چون "تاریخ بیهقی" - اثر فناپذیر ابوالفضل بیهقی - این کلمه را فراوان میابیم.

اگر "زندگی" فردی است، "زندگانی" اجتماعی است!!!  
تا جایی، که من درک کرده ام، در هیچ زبان دور و پیش و آشنا و شناخته ما، به مانند "زبان دری"، دو مقوله مختلف و متفاوت "زندگی" و "زندگانی" را از هم فرق نمی کنند. در زبان دری "زندگی" را از "زنده" می گیرند (مقوله بیالوژیک - مقابل "مرگ") و "زندگانی" را از "زندگان"، و مراد از "زندگان"، "مجموعه ای از انسانان و ماحول و محیط ایشان" است، که با هم در تعامل و داد و ستد اند و در ارتباط دائمی (مقوله اجتماعی).

مگر همین مقوله اجتماعی در حد ذات هر فرد، منحصر به خود همان فرد است و از همین زاویه است، که حتی "زندگانی" را برای "فرد" نیز میتوان "فردی" دانست، چون داد و گرفت هر فرد با و در اجتماع، منحصرأً به همان "فرد" ربط دارد. و حالا برویم سر اصل موضوع، که پرداختن به جنبه های تخیلی و شاعرانه "زندگانی" است.

سالها پیش ضمن مقاله ای نوشتم، و به تفصیل هم نوشتم، که انسان در زمان "گذشته" زندگانی می کند، چون آنچه را در تار و پود هستی و کیان خود و اجتماع و محیط خود دارد و درک مینماید، همه در زمان "ماضی" رشته و بافته و ساخته و پرداخته شده اند. "حال" زمان بی نهایت خرد و زودگذری است، که هر آن و هر لحظه به تحویلخانه و انبار "گذشته"، تسلیم داده شده و جزء "گذشته" می گردد. پس "حال" در واقعیت امر جزء لایتجزا و بیحد زودگذری از "گذشته" است. "آینده" هنوز نیامده و وجود ندارد، ولی وقتی بیاید و "حال" گردد، در همان لحظه و همان دم به "گذشته" پیوسته است. پس آنچه فی الواقع وجود دارد، مربوط به "گذشته" است و از همین سبب می توان گفت، که:

### انسان در زمان "گذشته" زندگانی می کند!!!

این سخن ولو در نظر بعض کسان تا اکثر کسان، در هیئت پرادوکس هم جلوه کند، اما واقعیت امر غیر ازین نیست. من - من نوعی - همین لحظه، که "زنده" هستم، "زندگانی" را در "گذشته" احساس می کنم، چون تا چیزی واقع و ماضی نشود، قابل درک و احساس هم نیست!!! بناءً آنچه مُدرک و محسوس است، مربوط است به زمان "گذشته"!!! انسان برای آسانی کار خود، دامنه "حال" را تا دامن "زمان گذشته" و بالخاصه "گذشته قریب و بلافصل" می کشاند و همان را "زمان حال" می پندارد!!!

اگر به عالم تخیل اندر گشته و از قوت تخیل کار بگیریم، سراسر "زندگانی" مانند صحنه تمثیل و فلم سینما مجسم می گردد. "زندگانی" جز داستان و سرود و ترانه و افسانه ای نمی شود، که در مغز و حافظه هر انسان حک و منقور گردیده است؛ منقور فی الحجر. آنچه در ذهن باقی است، افسانه زندگانی است، که کم و بیش در پیش هرکس جلوه می نماید. با همین دید برویم و داستان "باغبان و خزان" استاد زمانه ها، "خلیل الله خلیلی" - و قسمی، که خود ابتداءً میخواند، "خلیلی افغان" - را از نظر بگذرانیم و ببینیم، که این استاد ممتاز زمن، سخن را با چه إعجاز پیش روی ما می گذارد:

## باغبان و خزان

ریشه در دست باغبان افتاد      لرزه بر نخـلِ نوجوان افتاد  
اضطرابی به بوستان افتاد      باز آوازه خزان افتاد  
ارغوانزار زعفرانگون شد  
دل مسرور باغبان خون شد

دل مرغان باغ را خستند      بلبلان رخت از چمن بستند  
 پَر و ببال نشاط بشکستند      در ششادی برویشان بستند  
 یک یک از آشیان جدا گشتند  
 زار و محزون و بینوا گشتند  
 بعد ازین در چمن نوا نکنند      پرفشانی و هوی و ها نکنند  
 شور و آوازه و صدا نکنند      انجمنها دگر به پا نکنند  
 شاعر باغ را نوا شد پست  
 ساز این بزم را سپهر شکست  
 باغ سرمایۀ نشاطی داشت      چمن از سبزه خوش بساطی داشت  
 باغبان نیز انبساطی داشت      با گل سرخ اختلاطی داشت  
 برگریزان بساط واژون کرد  
 عشرت باغ را دگرگون کرد  
 باغ صحن مزار را ماند      مردمِ دلفگار را ماند  
 جگرِ داغدار را ماند      برگریزان شرار را ماند  
 آه! آتش به خرمین گل زد  
 شعله در آشیان بلبل زد  
 یاد آن شب، که ماه می رخسید      سبزه بر روی سبزه می غلتید  
 باد زلف بنفشه می بوسید      باغبان از نشاط می خندید  
 ماهتابی و نوبهاری بود  
 باغ را طرفه روزگاری بود  
 باغ مشکین و باد مشک آمیز      چرخ سیمین و ماه نورانگیز  
 خوش نسیم شبانه عشرت خیز      ساغر عیش باغبان، لبریز  
 تخم هر گل، که در چمن می کاشت  
 خرمین حُسن و عشق برمی داشت  
 شام چون ماه رخ عیان می کرد      باغبان سیمر بوستان می کرد  
 تکیه بر شاخ ارغوان می کرد      از گل و لاله سایه بان می کرد  
 آبشاران فسانه می گفتند  
 بادهای خوش ترانه می گفتند  
 صبح چون آفتاب سر می زد      باغبان دست در کمر می زد  
 دامن از بهر کار بر می زد      تاجی از ضیمران<sup>۱</sup> به سر می زد  
 او جوان بود و آبشار جوان  
 باغ سرمست و نوبهار جوان  
 دل ما نیز نوبهاری داشت      آرزوهای بیشماری داشت

۱ - "ضیمران" (بر وزن "شخمان" و "همزمان") کلمه عربی و در معنای "گل نازبو" یا "ریحان" است

شاد و مسرور روزگاری داشت در کف خویش اختیاری داشت  
 آه آن دم، که نوجوان بودم  
 سرو این تـازـه بوستان بودم  
 زندگانی چه طرفه طومار است لا به لا ته به ته پُرآسرار است  
 این مُعمّا چه سحرآثار است حلّ این راز سخت دُشوار است  
 ما ازین زندگـی چـها دیدیم  
 چه نشیب و فرازها دیدیم  
 یک دمش گرم نوجوانیها آرزوهـا و پرفشانیها  
 یک دمش وقفِ ناتوانیها ناامیدی و سرگرانیها  
 زندگـی نـبـود غـیر دو دَم  
 یک دمش سُور<sup>۳</sup> و یک دمش ماتم  
 باغ بارِ دگر شود شاداب غنچه‌ها باز و لاله‌ها سیراب  
 باز زلف بنفشه گیـرد تاب باز تـابـد به سبزه‌ها مهتاب  
 بلبلان باز نغمه آغازند  
 باغبانها به کار پردازند  
 لیک آگر بارها نسیم سحر بشگافد به باغ غنچه تر  
 گر بیاید بهارها بیمر گر جهان زندگی کند از سر  
 ما کـزین بوستان شدیم شدیم  
 پایمالِ خـزان شدیم شدیم  
 (ختم ترانه)

(صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۲ "دیوان خلیل الله خلیلی" - "خلیلی افغان" - گردآورنده "محمد هاشم امیدوار هراتی" -  
 چاپخانه حیدری تهران، سال طبع ۱۳۴۱)

(خلیل الله معروفی - برلین - ۲۸ نومبر ۲۰۱۶)

<sup>۲</sup> - "سور": به واو معروف، کلمه دری و در معنای "خوشی" و "جشن" است؛ قسمی، که در ترکیب مشهور "ختنه سوری" داریم.  
<sup>۳</sup> - "مر" (به فتح اول و تخفیف دوم) کلمه دری و در معنای "حساب" و "شمار" است و "بیمر"؛ یعنی "بی حساب" و "بیشمار".